

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین
اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود عرض کردیم که مرحوم آقای اصفهانی به مناسبتی مطالبی را در این چند تا تعریفی که شیخ در آخر بحث از بعضی از معاصرینشان نقل کردند ایشان مخصوصاً در ذیل آن تعریف اول مطالبی فرمودند چون در تعریف اول این بود بیع بمعنی الایجاب المتعقب للقبول، که بعدش قبول باشد. مرحوم آقای اصفهانی یکی از فوائدی که در این جا فرمودند این که این تحقق ایجاب و قبول دخیل در وجود بیع است نه در قوام بیع، نه در ماهیت بیع و جز علل وجود است و نباید علل وجود را جز علل ماهیت بگیریم. فرض کنید ماهیت انسان یک ماهیت معینی است اما این که مثلاً برای وجودش پدری، نطفه ای کذا می خواهد این ربطی به ماهیت ندارد و همچنین لوازم وجود و عوارض وجود، لوازم وجود با لوازم ماهیت فرق می کند، با قوامش فرق می کند. ایشان به این مطلب رسیدند داشتند این مطلب را توضیح می دادند که این تحقق ایجاب و قبول این دخیل در وجود است؛ جز علل وجود بیع حقیقی است نه در تعریف، نباید در تعریفش گرفته بشود و ایشان خلط کردند بین قوام بیع و ماهیت بیع و بین وجود بیع، مثل فرق بین لوازم وجود با لوازم ماهیت

و مما ذکرنا تبیین أن تعقب الایجاب بالقبول لا خصوصية له فی عدم دخوله فی معناه

این تعقب ایجاب

ایجاب هم همین طور است، چون ایشان ایجاب را بیع انشائی می دانند، ایشان اول از بیع حقیقی وارد شدند، عرض کردم بیع حقیقی در نظر ایشان همان اعتباری است که شخص می کند که در افق نفس وجود دارد و این بیع وجود دارد، انشائی لفظی نیست بل الایجاب کذلک

ایجاب هم تاثیرگذار نیست چون تاثیر در ایجاب نیست

.....
كما أنه بالنظر إلى وجود البيع الحقيقي لا خصوصية لدخالة القبول، خصوصیتی نیست بلکه جميع الشرائط كذلك

این راجع به بیع حقیقی که آن مرحله اعتبار است که یک نحوی از وجود دارد

كما أنه بالنظر إلى التملیک الانشائي - بما هو تملیک انشائي -

در تملیک انشائی که ایجاب و قبول است

لا يعتبر إلا ما يتقوم به انشاء الملكية

در قوامش تعقب توش نیست، این مال وجود است، انشای ملکیت هو اللفظ المقصود به ثبوت المفهوم و المعنی تنزیلا و عرضا، این

مرادش از معنی آن اعتبار است، لفظ وجود تنزیلی آن اعتبار است، این که اعتبار کردم کتاب من ملک طرف مقابل باشد آن هم اعتبار

کرده کتاب را در مقابل صد تومان بگیرد این بیع حقیقی است، این که می گویند بعت اشتریت این بیع انشائی است، در بیع انشائی

لفظ فقط تاثیر دارد لکن مراد از لفظ معنای خود لفظ مراد نیست،

و هو اللفظ المقصود به ثبوت المفهوم و المعنی تنزیلا و عرضا، و لا يعقل دخل انشاء معنی

البته ظاهرا هم آن آقا هم مرحوم آقای اصفهانی ایجاب را به معنای تملیک و قبول را به معنای تملک گرفتند

و لا يعقل دخل انشاء معنی

مراد از این انشاء معنی یعنی قبول که انشای تملک باشد

فی انشاء معنی آخر

که مراد ایجاب باشد، ظاهرا این طوری است چون ما اشکالمان این بود که حقیقتا خود ایجاب هر دو را دارد، با یک انشاء هر دو است،

هم تملیک است هم تملک است، تملک به ازای آن تملیک اما ظاهرا در ذهن مبارک ایشان و حتی آن طرف ظاهرا ایجاب را به معنای

تملیک گرفته و قبول را هم به معنای تملک

كما أن دخل انشاء القبول

از آن طرف هم می دانیم که انشای قبول دخیل است در تحقق عقد، یعنی در وجود عقد بما هو عقد

یتقوم بایجاب و قبول

عقدی که قوامش به ایجاب و قبول است دخیل است این وجود قبول.

یتقوم بایجاب و قبول من الواضحات

این یک امر واضحی است، عرض کردیم بعضی ها بعد از مرحوم آقای اصفهانی اصلاً گفتند عقد فقط یک طرف است، آن یکی دیگره اش فضولی است. آن یک عقد دیگری است و فضولی است.

خیلی خب حرف خیلی زیاد زده شد.

و لعل الخلط بین علل الوجود و علل القوام

شاید چون خلط شده بین این چیزی که از علل وجود یا لوازم وجود و لوازم ماهیت، بین این دو تا

أو الخلط بین الوجود الانشائی و الوجود الاعتباری

یا این احتمال دوم

البتة من ان شا الله توضیح می دهم حق این است که همان دومی سبب بوده یعنی بین امر اعتباری و امر حقیقی و به تعبیر ایشان انشائی، بین وجود انشائی و اعتباری این سبب شده برای اولی، خلط بین علل قوام و علل وجود نه این که دو تا مستقل اند، آن دومی آن اساس کار بوده و طبعا اساس کار بوده برای خود مرحوم آقای اصفهانی قدس الله سره

أوجب هذه الأوهام، و بالله الاعتصام

این هم برای احتیاط که ما همه عبارات ایشان را خواندیم

حضور با سعادتتان عرض کنم این مطلبی که ایشان فرمودند بین علل قوام و علل وجود یا لوازم و عوارض و اعراضی که مال وجود است یا مال قوام است، مال ماهیت است، این مطلبی که ایشان فرمود این خودش اصل کلام است یعنی اصل این مطلب، این چرا پیش

آمده؟ ایشان چی در نظر مبارکش بوده؟ آن آقای که این مطلب گفته چیزی در ذهنش بوده این ها بحثشان این است که در امور انشائی و در انشاء چون واقعیت ندارد، مشکل ایشان اگر از این زاویه وارد شده بودند کار به این جاها نمی کشید، امور انشائی واقعیت ندارند، با انشاء واقعیت پیدا می کند و لذا واقعیتشان در ظرف ایقاع و اعتبار است. مرحوم آقای اصفهانی ذهنشان به مباحث فلسفه و وجود و وجود حقیقی مشوب بود لذا این بحث را وارد شد، اگر ایشان می آمدند به جای وجودی که این قدر بحث کردند می فرمودند که ما یک نحو دیگری از وجود داریم که در وعای اعتبار است، خودش در وعای اعتبار وجود دارد. خودش تحقق دارد، خودش علل دارد، علل وجود دارد، مثل همین بحث فضولی، عرض کردم آن نکته بحث فضولی این است که خود عقد در وعای اعتبار یک واقعیتهایی دارد، حالا این واقعیت به جای کلمه واقع چون هی ذهن به خارج می آید بعضی ها برداشتند به جای آن یک معنای نفس الامری دارد، یک تحقق نفس الامری دارد، به جای واقع و خارج و وجود کلمه نفس الامر را بکار می بریم، این را یا قائل می شویم یا نمی شویم، خوب دقت بکنید، کسانی که قائلند عقد فضولی درست است روی قواعد می خواهیم، حالا کار به روایت نداریم، یکی از نکات مهمشان این است که عقد خودش در وعای اعتبار، در عالم اعتبار یک نحوه وجود دارد، وجود خاص خودش است، آن وجود این است که کتابی که قیمتش ده هزار تومان است هشت هزار تومان است یا بشود پانزده هزار تومان، خودش در وعای اعتبار یک واقعیتهایی دارد، یک واقعیت خاص خودش است، یک خصلت خودش است، این در وعای اعتبار این خصلت را دارد یعنی این کار شده، حالا این می خواهد از مالک صادر بشود یا غیر مالک مهم نیست، این خودش تحقق پیدا می کند، شما به طرف گفتید این کتاب را فروختم به پانزده هزار تومان، مالکش هم خبر ندارد، ببینید این رای این است که اصلا عقد در وعای اعتبار پیدا شد، یعنی چی عقد پیدا شد؟ یعنی اگر سابقا آن این کتاب را از بین می برد ده هزار تومان می داد حالا باید پانزده هزار تومان بدهد، به ازای کتاب پانزده هزار تومان، اسمش هم گذاشتند بدل جعلی، این بدل جعلی در وعای اعتبار ثابت است، در واقع نه، در واقع ده هزار تومان است، در عالم اعتبار هشت هزار تومان یا پانزده هزار تومان، پس این آمده در وعای اعتبار وجود پیدا کرده، تحقق پیدا کرده، خوب دقت می کنید؟ یک نحوه وجودی دارد، این وجودی که در وعای این اصلا حقیقی نبود، اصلا کتاب مقابله می شد با ده هزار تومان، این حقیقی

.....

نبود یا کتاب ملک شما بود، یک رابطه اعتباری با شما داشت، شما رابطه را برداشتید با شخص دیگری قرار دادید، سوال این است که آیا با این قرار دادن شما رابطه با او برقرار می کند یا نمی کند؟ این رابطه را اگر فی نفسه ببینیم کار نداشته باشیم به مجری عقد، بله مجری عقد باید قصد باشد، از لای دیوار شنیده بشود که ارزش ندارد، ضبط صوت هم بگوید ارزش ندارد، از شخصی که قصد دارد و شعور دارد و ادراک دارد این صادر می شود، این در وعای اعتبار پیدا شد، وعای اعتبار خودش یک وعایی است.

بنابراین چون امر انشائی خودش وجود ندارد با انشاء وجود پیدا می کند دیگه غیر از وجود قوام ندارد، علل قوام و وجودش یکی است، تفکر مرحوم آقا شیخ محمد حسین اساسا با آن تفکر مخالف است، آن تفکر تفصیلش این است، این که وجود ندارد، وجودش با انشاء شد، ماهیتش و وجودش یکی است، اگر جز علل وجود شد شما می گوئید اگر می خواهید این بیع حقیقی به قول خودتان، این نقل و انتقال تحقق پیدا بکند ایجاب متعقب به قبول می خواهد. این می گوید ایجاب متعقب به قبول همان بیع است نه این که قوام یک چیز است و وجود یک چیز است، نکته روشن می شود؟ این در موجودات متاصله حق با شماست مثل زید، آن چه که منشا وجود ماهیت انسانی است یکی است و آن چه که منشا وجود زید در خارج است علت است، خب این قبول است یا عوارضش را در نظر بگیرید یا لوازمش را در نظر بگیرید. لوازم ماهیت و عوارض ماهیت یکی است، زید یا بلند است یا کوتاه است یا سفید است یا سرخ است یا سبزه است یا کذاست یا ...، این عوارض وجود که در او هست این ها می شود فرق بکند با عوارض ماهیت اما در باب امور انشائی این طور نیست، در باب امور انشائی خوب دقت بکنید آن چه که هست آنی که علت وجود است علت قوام هم هست چون مفروض این است که وجود ندارد، با انشاء وجود پیدا کرد، او می گوید اگر با انشاء وجود پیدا کرد کی وجود پیدا می کند؟ ایجاب متعقب للقبول پس بیع هم یعنی ایجاب متعقب للقبول. تامل بکنید!

پرسش: ایشان انشاء را غیر از اعتبار می داند؟

آیت الله مددی: آهان ایشان، این که ایشان می گوید و لعل الخلط درست است اما حکایت نفس متکلم می فرمایند، خود ایشان خلط فرمودند، منشا خلط در خود ایشان است، نه خلط ایشان تفکرش را عوض کرده است، خوب دقت بکنید چی می خواهم بگویم

پرسش: خودتان قبول دارید حقیقت بیع

آیت الله مددی: اجازه بفرمایید.

من حالا برایتان مثال می زنم، ببینید زید که در خارج وجود پیدا می کند یا بلند است یا کوتاه است یا در یک زمان معین و مکان معینی است، بچه پنجم است، بچه چهارم است إلى آخره، این خصوصیات و این عوارض وجود هست، خب این ها در ماهیت انسان که دخیل نیستند، نه، در باب بیع هم شما می گوئید همین طور است، بیعی که واقع می شود یا در خیابان است یا در بیابان است یا در خانه است یا در مسجد است، خب شما می توانید بگوئید بیع واقع شد مثلا در خانه، این جا هم این ها عوارض وجودند چه فرق می کند؟ ببینید نکته را دقت بکنید، عوارض وجود در مثل وجودات انشائی امور انتزاعی اند، خوب دقت بکنید! این را خوب دقت بکنید، در امور حقیقی انتزاعی نیستند، واقعی اند، فرقی این است یعنی شما بیع را که گفتید توش نخواهیده نقل و انتقال، تملیک و تملک در مسجد، در مسجد در انشاء نخواهیده، اگر شما بعد می گوئید بیع در مسجد شد این بیع موجود دارای این صفت است، ماهیت بیع این است این درست است، این را انتزاع می کنید، چرا؟ چون بیع یک امر انشائی است، امر انشائی را شما ایجاد می کنید، در وقتی که ایجاد کردید مسجد بودن را در نظر نگرفتید، خانه بودن را در نظر نگرفتید، اما این که زید در این زمان به دنیا آمده، در این جا زندگی می کند، پسر پنجم است، این جز ذات زید است، انتزاعی نیست. سفید است یا مثلا بلند است یا کوتاه است یا چاق است یا لاغر است إلى آخر صفات دیگه را دارد، علل وجود هم مثل همین است، هیچ فرقی نمی کند یعنی اشکالی که هست مرحوم آقا شیخ محمد حسین روی تفکر خودش اشکال می کند نه این که خلط، ایشان از آن زاویه نگاه نکرده، آن زاویه می آید می گوید شما بیع را ایجاد کردید این وجود پیدا کرد، کی وجود پیدا می کند؟ ایجاب متعقب للقبول باشد، متعقب للقبول باشد پس بیع هم ایجاب متعقب للقبول است، چرا؟ چون بیع چیزی نیست، با اعتبار او ایجاد می شود، روشن شد؟ و لذا اگر شما خصائص وجودی بیع را ببینید همه انتزاعی اند، چرا؟ چون در انشاء لحاظ نشده. وقتی گفت تسبیح را فروختم نگفت تسبیح را فروختم در خانه یا در مسجد یا در خیابان یا در بیابان، این در بیابان و خانه در انشاء داخل نشد، آن می گوید آن چه که در انشاء داخل می شود و وجود پیدا می کند این بیع

.....
است. آن چه که شما انشائش می کنید بیع است، مرحوم آقا شیخ محمد حسین می گوید نه بیع حقیقی همان اعتبار است و لذا یک نحوه وجود است، ایشان درست بیع را برد از مقوله زید مثلاً، آمد یک چیزی را به نام علل وجود زید و یک چیزی را به عنوان علل ماهیت انسان گرفت مثلاً من باب مثال، این تصور ایشان رحمه الله لذا ایشان فرمود و لعل الخلط، این خلطی که شده در آخر عبارتشان، و لعل الخلط بین علل الوجود و علل القوام، نه این علل وجود و علل قوام خلط شده چون این ها در امور اعتباری وجود قوام یکی است لذا من چند بار عرض کردم این نکته ای که ما هی بحث های وجود اعتباری را تکرار کردیم مثلاً در باب وجود اعتباری مقام ثبوت و اثبات ندارد، مرحوم آقا شیخ محمد حسین تصور می کند، چرا؟ چون اعتبار در افق نفس است، در صقع نفس است، در صقع نفس هم یک نحوه وجود حقیقی دارد، این را گرفته مقام ثبوت، انشایش را گرفته مقام اثبات، بنده کراراً عرض کردم در امور اعتباری ما ثبوت و اثبات نداریم آن چه که به عنوان عالم ثبوت است احتمالات است نه مقام ثبوت، اصلاً وجود اعتباری ثبوت ندارد، ثبوتش و اثباتش یکی است، این ها یک عده از مباحثی اند که به هم پیوسته اند، اصل کار آن خلطی است که بعد ایشان خلط بین الوجود الانشائی و الوجود الاعتباری شده است، اصل خلط این جاست. اصل خلط این جا پیدا شده است، اگر این خلط ایشان این که دوم آورده اول است، اگر این مطلب را ایشان نمی آورد کار به این جا نمی کشید. آن مطلب این است ایشان خیال می کند ما یک بیع حقیقی داریم آن چیزی است که من اعتبار کردم، این بیع حقیقی است، یک بیع انشائی داریم آنی است که من ابراز کردم لذا ایشان می گوید یعنی چی شما می گوید ایجاب المتعقب، در بیع اعتباری که حقیقی باشد آن جا توش ایجاب و قبول نیست، آن یک اعتبار نفسانی است، الان آن اعتبار نفسانی با انشاء وجود پیدا کرد، اگر بخواهد وجود پیدا بکند باید ایجابی باشد و قبولی، پس این شد جز علل وجود، روشن شد اصل ابهام از کجاست؟ آن آقایی که آن حرف را زده این حرف ها را قبول ندارد شیخنا! آن اصلاً وجود اعتباری و وجود حقیقی را قبول ندارد، اصلاً اعتبار مادام فی افق النفس و فی صقع النفس اعتبار نیست، مجرد خطور است، تصور هم نیست چون تصور این است که شما یک امر واقعی می کنید مثلاً از دیوار، این تصور هم نیست، این یک نحوه خطور به ذهن است، ایشان این خطوری که در ذهن شده وجود حقیقی گرفته، انشائی را مرحله بعدی گرفته، این در حقیقت اینی که ایشان دارد

و لعل الخلط، درست است، حرف ایشان درست است لکن یا این را ایشان خلط کرده یا آن طرف، آن حرف طرف این است که اصلاً این وجود اعتباری تا ابراز نشود در مقام اعتبار وجود ندارد و برای مقام اعتبار یک نحوه وجودی قائل است.

من سابقاً کراراً عرض کردم حتی در اعتبارات ادبی ممکن است در اعتبارات ادبی شما یک حالتی را تصور بکنید که قطعاً در خارج نیست، یک شعری ابن فارض در خمیه معروف دارد، بعد ایشان در بیت بعدیش لها البدر کأس و هی شمس یدیرها هلال، و کم یدو إذا مزجت نجم، خب یک تصویر می کند این جام شراب نسبت به او مثلاً بدر است و هلال است و فلان، یدیرها شمس و یدیرها هلال، در خارج این ها که با همدیگر جمع نمی شوند، بدر و هلال و شمس و نجم این ها که قابل جمع شدن در خارج نیستند اما در ذهن شاعر این ها جمع می شوند، دقت بکنید، شما در اعتبار ادبی این مطلب را تصور بکنید، همین شعر معروف سعدی در همان ترجیع بندش من ماه ندیده ام کله وار، من سرو ندیدم قبا پوش. خب نمی شود هم ماه باشد هم سرو باشد، نمی شود یک چیزی هم ماه باشد هم سرو باشد، اما در ذهن شاعر جمع می شود.

ما همیشه عرض کردیم طبیعت اعتبار این است شما در طبیعت اعتبار نیاید یک وجود، بگویید من که اعتبار کردم خودش یک مرحله ای از وجود است، در اعتبار این را اصلاً نگاه نمی کنند، اصلاً این محل نظر نیست و لذا این هم نکاتی دارد یعنی باید، ان شا الله چون بعد می خواهیم عبارت مرحوم آقای طباطبائی را، آن جا هم من یک مقدار نکاتش را بیشتر توضیح می دهم.

پس یک مشکل بزرگی که مرحوم آقای اصفهانی دارند این است که ایشان بیع حقیقی را همان اعتبار گرفتند، اعتبار را هم وجود حقیقی گرفتند، این وجود حقیقی مثلاً این امر اعتباری یک قوامی دارد، یک وجود خارجی دارد، این علل وجود خارجیش غیر از، تمام مقدمات به نظر ایشان درست است اما خب این ها تمام خلاف بحث است یعنی تماماً با آن مخالفند.

پرسش: همین که شما می گوئید یک بیعی که در خارج واقع می شود عقلاً می گویند این بیع درست نیست، نافذ نیست یعنی یک الگویی فرد قبلی دارند که این بر آن الگو منطبق نیست

آیت الله مددی: اگر وجود انشائی آمد گفت باید به لغت عربی باشد، به فارسی نمی شود، این علل وجود نیست، علل ماهیت است دیگر، علل قوام است دیگر. وقتی می گوید این نافذ است نه این که این وجود دارد آن یکی دیگر هم وجود دارد، اصلاً این نیست. تصور نکنید. می گوید یک معنای ایجابی است به عربی، اگر گفت به عربی شما عربیت را، عربیت بلا اشکال جز علل وجود که نیست جز عوارض وجود است اما اگر گفت صیغه باید عربی باشد می شود جز علل قوام، طبیعت امور اعتباری این است، وجودش با قوامش یکی است. آن نکته فنی این است که اگر شما برای امر اعتباری عوارضی فرض می کنید، لوازمی فرض می کنید لوازمش نیست، انتزاعی است، چرا؟ چون امر اعتباری به مقدار اعتبار است مثلاً من این کتاب را در خانه فروختم، این در خانه فروختن در انشای تو آمد؟ خب نمی آید، شما این را جز عوارض وجود می گیرید، جز عارض ماهیت نمی گیرید اما این نمی آید، شما در امور اعتباری نگوئید عوارض وجود، عوارض وجود نیست، چرا؟ چون ربطی به انشای شما ندارد، در انشای شما اصلاً لحاظ نشده، آن وقت در باب انشاء حرفشان این است که همان مقداری که انشاء کردید وجود پیدا می کند، در خانه بودن، شما در انسان این حرف را نمی زنید، در ذهن این حرف را نمی زنید، چرا در عقد این حرف را می زنید؟ این نکته اگر امروز بتواند در ذهنتان ثابت بشود یکی از ابواب مهم مطلب است که در وجودات و در مطالب انشائی و در وجودات انشائی آن مقداری که انشاء می شود همان مقدار موجود می شود لذا علل قوام با علل وجود یکی می شوند. این بحثی که ایشان فرض کردند چون فرض را عوض کردند، ایشان وجود اعتباری را در افق نفس گرفتند، آن چه که در افق نفس گرفتند حالا می آید خارج می خواهد تاثیر بکند، تاثیرش این است که ایجاب متعقب للقبول باشد، قبول است، این حرف ایشان درست است، انصافاً با تصورات ایشان درست است، آن تصورات نادرست است و لذا خوب دقت بکنید ما در این شرط چی گفتیم؟ گفتیم شرط التزام فی التزام، آن التزام اول یک چیز است و این التزام دوم یک چیز است، این التزام را به آن ربط می دهد نه این که آن التزام اول عوض می شود، التزام را به او ربط می دهد.

پرسش: علل وجود می شود یا ماهیت می شود؟

آیت الله مددی: فرق نمی کند، این خودش یک نحوه التزام است، فقط شرط یک نحوه التزام محدود است آن التزام باز است.

.....

علی ای حال امروز تصادفاً من خیلی بی حال بودم، من دیشب همه اش فکرم این بود که بتوانیم این مطلب را روشن بشود، پس من فکر نمی کنم مرحوم آقا شیخ محمد حسین، طرف فرق بین علل وجود و علل قوام نگذاشته، فکر نمی کنم. آنی که من فکر می کنم دقت کنید این خیلی مسئله مهمی است، این که من فکر می کنم این می خواهد بگوید در امور انشائی و در امور اعتباری که ایجادش عین وجودش است شما اگر بخواهید علل وجود را نگاه بکنید آن در حقیقت علل قوام هم هست، اگر بنا شد عقد که نقل و انتقال است این عبارت باشد از ایجاب متعقب، پس معنای بیع همین است، اصلاً معنای بیع ایجاب و قبول می شود نه این که آن آقا نفهمیده و حرف پا در هوایی زده، آن زیر بنای فکریش را، تعجب است از مرحوم آقای آقا شیخ محمد حسین با این که مرد دقیق النظری است تأمل نفرمودند، شما یک چیز دیگری فرمودید آن ها در مبنا با شما مخالفند، خود ما هم با ایشان مخالفیم، بحث سر مبناست نه سر خلط، اشکال این است که می گویند شما خلط فرمودید، شما از دید فلسفی به قصه نگاه کردید آمدید امر اعتباری را یک معنایی کردید که وجود حقیقی پیدا کرد، درجه ای از وجود پیدا بکند، خب خود این مطلب درست نیست. خود این تفکر درست نیست، کل این تفکر نادرست است

پس بنابراین یک مقداری وقت شما را گرفتیم، این نکته اگر ثابت شد چون یک نکته بسیار، البته عرض کردم چون مرحوم آقا شیخ محمد حسین نکات لطیفی آوردند ما هم بنا شد طبق نکات لطیف ایشان مطالب را عرض بکنیم، این تصور را خوب بکنید پس علل وجود غیر از علل قوام یا علل ماهیت است، درست است سلمنا، قبول، اما در وجودات متاصله، اما در وجودات اعتباریه بخواهد در وعای اعتبار پیدا بشود اگر وجود پیدا کرد حقیقتش هم همان است، چیز دیگری نیست. علل قوام با علل وجود در امور اعتباری همان است. این راجع به کلام آن آقا و رد مرحوم آقا شیخ محمد حسین.

حالا می ماند صحبتی که خود ما داریم، البته کلمه ایجاب متعقب للقبول که انصافاً این معنای بیع باشد خیلی بعید است، چون عرض کردیم این خودش یک تفکری است، همیشه تفکر را ریشه ای بررسی بکنید، نگویید یرد علیه اولاً، ثانیاً، ثالثاً، نه، وقتی ریشه ای درست نباشد اولاً و ثانیاً ندارد. من عرض کردم یک تفکری هست که خود ایجاب کارش تملیک است و قبول کارش تملک است، آن

چه که من به ذهنم در فهم عرفی می آید در حقیقت در ایجاب انشای دو امر است، انشای تملیک به ازای تملک. تملیک مطلق نیست و این که این انشاء می تواند بکند چون قبلاً قاعدتا در باب عقود صحبت می شود، به قول آقایان معامله می شود، مساومه می شود، چانه زدن می شود، سوم با سین و واو و میم، سوم و مساومه می شود، این سوم یعنی چانه زدن، صحبت کردن قبل از این که قرار نهایی را ابلاغ بکنند. آن وقت در قرار نهایی که ابلاغ می شود لذا حتی بعضی ها احتمال دادند که اصلاً همان مرحله چانه زدن بیع باشد، همین حرفی که از ابوحنیفه نقل کردیم البیعان بالخیار، ایشان می گوید مراد از بیع یعنی مرحله چانه زدن، همان که قبل از بیع است، البته خلاف ظاهر است، انصافاً خلاف ظاهر است چون خیار مجلس را قبول نکرده روایت را توجیه کرده .

علی ای حال بنابراین بعد از چانه زدن من به ذهنم می آید این که می گویند انشاء تملیک عین بعوض نه، انشاء تملیک عین بازاء تملک العوض، این عوض آن عین را تملک بکند لذا به ذهن ما این طور می آید که این که ایشان گفته ایجاب متعقب این تعقب ایجاب به قبول این در حقیقت همان طور که مرحوم آقا شیخ محمد حسین، این حرف آقا شیخ محمد حسین درست است، این در وجود خارجی هست لکن این انتزاعی است، ما حرف ایشان را قبول کردیم لکن انتزاعی است، چرا؟ معیار در باب انتزاعی بودن و نبودن این است، اگر در انشاء در نظر گرفته شده باشد این اعتباری می شود، در انشاء در نظر نگرفته شده باشد می شود انتزاعی، این یک امر انتزاعی است، آن چه که در انشاء در نظر گرفته شده ما باید آن را تحلیل بکنیم، به ذهن ما وقتی می گوید این کتاب را فروختم یعنی کتاب را ملک قرار دادم صد تومان ملک من بشود، این طوری، این که حرف این است، آن هم که می گوید قبول کردم یعنی پولم را به شما دادم کتاب را گرفتم، این ظاهرش این طور است، به نظرم امر بسیط عرفی است این قدر بحث هم نمی خواست خودمان را خسته بکنیم، اگر این باشد بحث تحقق در ماهیت انشاء وارد نیست، اگر هم به قول مرحوم آقا شیخ محمد حسین در وجودش در خارج هست این امر انتزاعی است نه امر اعتباری، نه امری که اعتبار شده باشد، در مقام اعتبار این لحاظ نشده است. این هم راجع به این مطلب ایشان.

مطلب بعدی ای که، حالا من این مطلب بعدی ایشان را سریع می خوانم، دیگه چون این بحث را در اصول متعرض شدند.

و منها: أنه قد حقق في الأصول أن الانشاء و الإخبار من وجوه استعمال اللفظ في معناه مثلا مفهوم "ملك" هي النسبة الایجادية حالا دیگه یکی یکی بگوئیم، از وجوه استعمال نیست، این اشکالی که پیش آمده در لغت عرب برای انشاء کم لفظ قرار دادند، موارد کمی است، لذا این شبهات پیش آمده، این ها را ما در اصول چون گفتیم دیگه حال تکرارش هم نداریم. و لذا هم آمدند بعد ها مفاهیمی را که ایقاعی است برگرداندند به مفاهیم اخباری مثلا یا زید را گفتند ادعو زیدا با این که ادعو زیدا غیر از یا زید است، علی ای حال این را هم در محلش عرض کردیم و احتیاج به تکرار ندارد و این سرّش را هم عرض کردیم قصوری است که در لغت بوده، الفاظی که وضع شده برای معانی اخباری بوده بعد خواستند همان را در انشاء بکار ببرند لذا به این مشکلات برخوردند.

مفهوم "ملك" هي النسبة الایجادية المتعلقة بالملكية

عرض کردیم نسبت امر انتزاعی است، وقتی گفتم آب بیاور این نسبت را انتزاع می کنم، من آمرم و این مامور است، این انتزاع بعد از امر می شود، این معنای امر نیست، این که می گویند صیغه افعّل نسبة الطلبية این غلط است، خود طلب است نه نسبت طلبیه، نسبت بعد از استعمال انتزاع می شود، اموری که بعد از استعمال انتزاع می شوند این را دخیل در آن نمی دانند.

هي النسبة الایجادية

نه ایجاداً نه نسبت ایجادیه، این را عده ای از اصولیین دارند نسبت الطلبية، نسبت الفلان، تمام این ها به نظر ما مشکل دارد

هي النسبة الایجادية المتعلقة بالملكية و اللفظ المذكور وجود له بالجعل و المواضع

این طور نیست که فرمودند

فتارة يتمحض استعمال اللفظ في معناه، بحيث لا يقصد إلا ثبوت تلك النسبة الخاصة بثبوت عرضيا بتبع ثبوت اللفظ فيكون انشاء

نه ایجاد است

و أخرى يقصد باستعماله الحكاية عن ثبوت تلك النسبة في الخارج فيكون إخبارا و ليس معنى الانشاء إيجاد المعنى بالذات في الخارج

بآلية اللفظ

.....
همین مطلبی است که آقای خوئی هم نوشتند دیگه، چند بار هم گفتیم، چون دیگه این ها در اصول گفته شده دیگه نمی خواهد، حالا بعد خود آقایان بخوانند تا به معنای منهای بعدی برسیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین